



A Historical Approach to the Phrase “Ḥā’ik ibn Ḥā’ik” in Sermon 19 of Nahj al-Balāgha

Seyed Mahdi Lotfi¹ 

1. Associate Professor, Department of Quran and Hadith Sciences, Faculty of Theology and Ahl al-Bayt Studies, University of Isfahan, Isfahan, Iran. Email: m.lotfi@litr.ui.ac.ir

Abstract

The word "ḥā’ik" in Sermon 19 of Nahj al-Balāgha is used to address 'Ash'ath ibn Qays. Linguistically, this word encompasses various meanings, including joining one thing to another, weaving fabric, walking with pride and coquetry, and the metaphorical meaning of composing sentences and poetry. Commentators of Nahj al-Balāgha have presented different views in selecting and applying these meanings to 'Ash'ath ibn Qays, some of which do not align with historical reality or the speech and conduct of Imam Ali (AS). This article examines the various meanings of the word "ḥā’ik" and critically analyzes the views of Nahj al-Balāgha commentators regarding the phrase "ḥā’ik ibn ḥā’ik." It attempts to determine the correct meaning based on the context of the sermon and available historical evidence. The results indicate that among the four meanings – 'Ash'ath being a weaver, having a deficient intellect and limited aptitude, walking with pride and coquetry, and being a liar - only the latter meaning appears to be correct due to its consistency with the circumstances of the sermon's delivery and its context. Other mentioned meanings lack credibility due to reasons such as the absence of specific historical evidence and the incorrect assumption of 'Ash'ath being a weaver.

Keywords: Nahj al-Balāgha, Imam Ali (AS), Sermon 19, Ḥā’ik, Weaving.

Cite this article: Lotfi, S. M. (2025). A Historical Approach to the Phrase “Ḥā’ik ibn Ḥā’ik” in Sermon 19 of Nahj al-Balāgha. *Quranic Researches and Tradition*, 57 (2), 397-414. (in Persian)

Publisher: University of Tehran Press.

© The Author(s).

DOI: <https://doi.org/10.22059/jqst.2025.381101.670374>



Article Type: Research Paper

Received: 18-Aug-2024

Received in revised form: 15-Feb-2025

Accepted: 22-Feb-2025

Published online: 18-Mar-2025

رهیافتی تاریخی به عبارت «حائک بن حائک» در خطبه ۱۹ نهج البلاغه

سید مهدی لطفی^۱

۱. دانشیار، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات و معارف اهل بیت (ع)، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. رایانامه:
m.lotfi@ltr.ui.ac.ir

چکیده

واژه حائک در خطبه ۱۹ نهج البلاغه خطاب به اشعث بن قیس به کار رفته است. این واژه از نظر لغوی در بردارنده معانی مختلفی از جمله ضمیمه کردن چیزی به چیز دیگر، بافندگی پارچه، راه رفتن با تکبر و ناز و معنای مجازی جمله سازی و شعر گفتن است. شارحان نهج البلاغه در گزینش و تطبیق این معانی بر اشعث بن قیس دیدگاه‌های مختلفی ارائه کرده‌اند که برخی از آنها با واقعیت تاریخی و برخی دیگر با کلام و سیره حضرت علی (ع) مطابقت ندارد. این مقاله ضمن بررسی معانی مختلف واژه حائک به نقد و بررسی دیدگاه‌های شارحان نهج البلاغه در عبارت «حائک بن حائک» می‌پردازد و تلاش می‌کند تا بر اساس سیاق خطبه و مستندات تاریخی موجود، معنای صحیح آن را مشخص سازد. نتایج این مقاله نشان می‌دهد که از بین چهار معنای بافنده بودن اشعث، نقصان عقل و قلت استعداد، راه رفتن با تکبر و ناز و کذاب بودن وی، صرفاً معنای اخیر به دلیل سازگاری با شرایط صدور خطبه و سیاق آن، صحیح به نظر می‌رسد. دیگر معانی ذکر شده به دلایلی همچون نبود شواهد تاریخی مشخص و صحیح نبودن پیش فرض بافنده بودن اشعث، قابلیت استناد ندارند.

کلیدواژه‌ها: نهج البلاغه، حضرت علی (ع)، خطبه ۱۹، حائک، بافندگی.

استناد: لطفی، سید مهدی (۱۴۰۳). رهیافتی تاریخی به عبارت «حائک بن حائک» در خطبه ۱۹ نهج البلاغه. پژوهش‌های قرآن و حدیث، ۵۷ (۲)، ۳۹۷-۴۱۴.

نوع مقاله: علمی-پژوهشی

دریافت: ۱۴۰۳/۰۵/۲۸

بازنگری: ۱۴۰۳/۱۱/۲۷

پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۰۴

انتشار: ۱۴۰۳/۱۲/۲۸

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران

© نویسندگان

DOI: <https://doi.org/10.22059/jqst.2025.381101.670374>



مقدمه

سید رضی بخشی از سخنان حضرت علی (ع) در مسجد کوفه را در ضمن خطبه ۱۹ نهج البلاغه نقل کرده است. تمرکز این خطبه بر نقد و نکوهش اشعث بن قیس است که به عنوان یکی از سرداران جنگ صفین نقش کلیدی در آن داشته است. حضرت در مسجد کوفه در حال ایراد خطبه در موضوع حکمیت بودند که اشعث بن قیس در ضمن خطبه به نشانه اعتراض خطاب به حضرت چنین گفت: «یا امیر المومنین این مطلب به زبان توست نه به سودت. امام نگاهش را به او دوخت و فرمود:

«مَا يَدْرِيكَ مَا عَلَيَّ مِمَّا لِي، عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ لَعْنَةُ الْأَعْيُنِ، حَائِكُ ابْنِ حَائِكٍ، مُتَأَفِّقُ ابْنِ كَافِرٍ؛ وَ اللَّهُ لَقَدْ أَسْرَكَ الْكَفْرَ مَرَّةً وَ الْإِسْلَامَ أُخْرَى، فَمَا فَذَاكَ مِنْ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مَالِكٌ وَ لَا حَسْبُكَ، وَ إِنَّ أَمْرًا دَلَّ عَلَى قَوْمِهِ السَّيْفَ وَ سَاقَ إِلَيْهِمُ الْحَتْفَ لَحَرِيٍّ أَنْ يَمُوتَهُ الْأَقْرَبُ وَ لَا يَأْمَنُهُ الْأَبْعَدُ»^۱

عبارات بکار رفته در ذم اشعث در این خطبه، شدیدترین پاسخی است که می‌توان انتظار داشت. در میان این تعابیر، تعبیر «حائک بن حائک» جزء تعابیری است که محل بحث و مناقشه است. هر چند حضرت علی (ع) واژه «حائک» را برای ابوموسی اشعری نیز بکار برده‌اند (ابن ابی الحدید، بی‌تا، ج ۱۴، ص ۱۰) اما تعبیر بکار رفته در مورد اشعث شامل پدر وی نیز شده است. از این رو به نظر می‌رسد بررسی این تعبیر و مراد و منظور حضرت از آن ضروری است. نکته مهم اختلاف نظر شارحان نهج البلاغه در معنای آن است. گروهی حائک را به معنای بافنده در نظر گرفته‌اند و با توجه به خاستگاه یمنی اشعث و شهرت یمنی‌ها به بافندگی، آن را نقدی بر اشعث پنداشته‌اند. (ابن ابی الحدید، بی‌تا، ج ۱، ۲۹۷) دسته‌ای دیگر از شارحان و مترجمان، کلام را از معنای حقیقی خود خارج کرده و معنای مجازی بافندگی به دروغ و باطل را در معنای حائک در نظر گرفته‌اند (ابن میثم بحرانی، ۱۳۷۹، ج ۱، ۳۲۳). افزون بر این، این واژه معنای دیگری همچون راه رفتن با ناز و کرشمه و تکبر نیز دارد که برخی دیگر با استناد به آن اشعث را مصداق آن دانسته‌اند.

با در نظر گرفتن آراء مختلف در تفسیر این واژه، بررسی منابع لغوی و تحلیل گزارش‌های تاریخی در راستای دستیابی به مراد حضرت از این عبارت ضروری به نظر می‌رسد. بر این اساس مقاله حاضر بر پایه روش توصیفی-تحلیلی با دسته‌بندی آراء مختلف و نقد و بررسی گزارش‌های تاریخی تلاش خواهد کرد، خوانشی صحیح از این خطبه را ارائه دهد. تمرکز این مقاله بر بهره‌گیری از متون تاریخی مختلف و تطبیق آنها با یکدیگر در جهت بازسازی فضای صدور این خطبه و فهم بهتر آن است.

۱. «تو را به سود و زیان من چه کسی خبر داد؟ لعنت خدا و لعنت کنندگان بر تو باد، ای بافنده پسر بافنده، منافق کافر زاده، به خدا سوگند یک بار در زمان کفر اسیر شدی و بار دیگر در اسلام، و در هر مرتبه نه ثروت تو را سودی داد و نه تبارت به دادت رسید. مردی که عشیره خود را به دم شمشیر بسپارد، و مرگ را به سوی آنان آنان کشاند حق اوست که نزدیکانش با او دشمنی ورزند، و بیگانگان از او ایمن نباشند».

پیشینه پژوهش

مقالات مختلفی درباره شخصیت اشعث و نقش وی در حوادث مختلف نگاشته شده است. از جمله آرمان فروهی و علی اکبر عباس در مقاله ای با عنوان «تقابل رویکرد سیاسی مالک اشتر نخعی و اشعث بن قیس کندی در ماجرای حکمیت» به بررسی نقش اشعث در جنگ صفین پرداخته اند. مولفان ضمن تبیین تقابل وی با مالک اشتر، بر نقش پررنگ مالک اشتر در قبل از حکمیت و نقش محوری اشعث در پس از آن تأکید دارند. جعفر آقازاده در مقاله ای با عنوان «حکومت اشعث بن قیس در آذربایجان (۳۶-۲۵ق)» به بررسی چرایی نصب اشعث بر حکومت آذربایجان پرداخته و بر این نظر است که پیوند نزدیک با عثمان سبب نصب وی در این منصب و مهاجرت مردم به این منطقه شد. در خلافت حضرت علی (ع) نیز به دلیل بیعت نکردن اشعث با ایشان و دست اندازی به بیت المال، از حکومت آذربایجان عزل شد. در مقاله دیگری با عنوان «عملکرد فرماندهان نظامی امیر المومنین علی (ع) در سرنوشت پیکار صفین؛ مقایسه موردی مالک اشتر و اشعث بن قیس»، ثواقب و زینب بیرانوند بر این نظرنده مواضع اعتقادی و رفتار ساسی فرماندهان نظامی امام علی (ع) در نتیجه جنگ صفین موثر بوده است. شکرالله خاکرند نیز در مقاله ای با عنوان «موقعیت یابی اشراف قبیله ای (رهبران رده) در دوران خلفای راشدین با تکیه بر نقش اشعث بن قیس کندی در حکومت علی (ع)» به بررسی قبایلی که به اکراه به اسلام روی آورده بودند، پرداخته است که یکی از آنان قبیله کنده است. این قبایل در دوره عثمان قدرت یافتند و در موقعیت‌های حساس در دوره حضرت علی (ع) ضربه‌هایی را بر پیکر حکومت ایشان وارد کردند.

افزون بر این موارد درباره این خطبه نیز مقاله ای با عنوان «مفهوم‌شناسی واژه حائک در خطبه ۱۹ نهج البلاغه با رویکردی انتقادی به معادل یابی‌های آن در ترجمه‌های فارسی» توسط سمیه سلمانیان، کیوان احسانی، سید مهدی مسبوق و فاطمه دسترنج به چاپ رسیده است. تکیه این مقاله بر الگوی نیومارک در حوزه ترجمه است و به همین دلیل نقد و بررسی مذکور، متمرکز بر نقد و بررسی ترجمه‌های صورت گرفته از واژه حائک است. مولفان پس از بررسی معانی مختلف در ترجمه‌های نهج البلاغه به این نتیجه رسیده‌اند که بر مبنای ریشه حوک یعنی یافتن و سراینده و بر اساس گزارش‌هایی که بافندگی را شغلی دون و پست می‌داند، بافندگی نماد بلاهت و بی‌خردی است. درواقع این مقاله مبنای خود را بافنده بودن اشعث در نظر گرفته است و بر همین اساس نیز معنای بیخردی و بلاهت را در معنای حائک صحیح دانسته است. این در حالی است که بافندگی اشعث مورد تأیید گزارش‌های تاریخی نیست. مقاله حاضر با تمرکز بر گزارش‌های تاریخی و نقد و بررسی آنها تلاش خواهد کرد، معنای مد نظر را بر اساس بافت و سیاق تاریخی گزارش‌ها ارائه نماید. بر این اساس نقطه تمایز این مقاله از مقاله قبلی در رویکردی انتقادی به گزارش‌های تاریخی و نقد و بررسی شروح است.

۱. زمینه تاریخی صدور خطبه ۱۹ نهج البلاغه

خطبه ۱۹ به طور خاص به اشعث بن قیس و نقد شخصیتی وی اختصاص یافته است. اشعث بن قیس از جمله شخصیت‌های پرحاشیه در پیش و پس از اسلام است. وی و پدرش از بزرگان و اشراف قبیله مهم یمنی کِنده بودند. اشعث رفتارهای ماجراجویانه‌ای در طول حیات خویش داشته است. پیش از اسلام به خوانخواهی پدرش، بجای حمله به قبیله مراد به سکونتگاه بنی حارث حمله کرد و به اسارت درآمد و برای آزدیش مجبور به پرداخت سه هزار شتر به عنوان فدیّه شد (ابن قتیبّه، ۱۹۹۲، ۳۳۳). خطای وی در تشخیص دشمن، حاکی از فقدان صلاحیتش در امر فرماندهی و درماندگی و اجبار وی در پرداخت فدیّه نشان از بی‌کفایتی اش است. اشعث در سال نهم هجری مسلمان شد (ابن هشام، بی‌تا، ج ۲، ۵۸۵) اما در جریان رده، مرتد شد و جماعتی به رهبری وی در مقابل نماینده ابوبکر ایستادند (واقعی، ۱۴۱۰، ۱۶۷). وی پس از شکست از نماینده خلیفه، برای خانواده وده نفر از عموزادگانش امان خواست و تسلیم شد. به دلیل خیانت وی به یارانش، مورد لعن و نفرین آنان قرار گرفت و لقب «عرف النار»^۲ را به وی دادند (طبری، ۱۹۶۷، ج ۳، ۳۳۸). وی در مدینه پس از اظهار اسلام و قول همکاری مورد ملامت ابوبکر قرار گرفت و ابوبکر خواهرش ام فروه را به عقد وی درآورد (ابن ابی الحدید، بی‌تا، ج ۱، ۲۱۸).

اشعث در دوره عثمان مورد توجه قرار گرفت و به امارت آذربایجان رسید. یکی از علل نارضایتی از عثمان را می‌توان همین حکومت وی بر آذربایجان دانست که سبب سرزنش خلیفه در این خصوص شده بود (دینوری، ۱۳۶۸، ۱۹۴). وی در دوره خلافت حضرت علی (ع) نیز ماجراجویی‌های زیادی داشت. عزل وی از حکومت آذربایجان و نقش وی در جنگ صفین و موضوع حکمیت، جزء موارد مهم این دوره است (نک: منقری، ۱۳۶۶ ش، ۳۹). عزل اشعث از ریاست قبیله کنده و بنی ربیعّه، زمینه کینه وی از حضرت علی (ع) را فراهم کرده بود. حضرت نیز جهت جلوگیری از فتنه‌های اشعث، وی را فرمانده جناح راست سپاه عراق قرار داد (ذهبی، ۱۴۱۳، ج ۳، ۵۴۱). فتنه انگیزی‌های وی در طول جنگ و نقش وی در تحمیل ابوموسی اشعری در موضوع حکمیت (یعقوبی، بی‌تا، ج ۲، ۱۸۹) نیز جزء مواردی است که می‌تواند نقش منفی وی در حوادث مختلف دوره امام علی (ع) را روشن سازد. پس از سرکوب خوارج در جنگ نهروان و دعوت حضرت علی (ع) از یارانش برای مقابله با سپاه شام، نیز اشعث بنای بر مخالفت با امام گذاشت (ثقفی، ۱۳۹۵، ج ۱، ۲۵) که امام در پی آن وی را «عرف النار» خواند (بالذری، ۱۴۱۷، ج ۲، ۳۷۹). در این فضای تقابل میان ایشان و حضرت علی (ع) و فتنه‌انگیزی مختلف اشعث می‌توان فضای صدور خطبه ۱۹ را بررسی کرد.

در خطبه ۱۹ نهج البلاغه تقطیعی صورت گرفته و بخشی از کلام حضرت که مرتبط با اشعث است، نقل شده است. از این رو نیاز است تا فضای صدور این خطبه و جملات پیشین آن بازسازی شود. برای

^۲. پیمان شکن

بازسازی زمینه‌های تاریخی صدور خطبه ۱۹ نهج البلاغه، سه گزارش مختلف در دسترس است. گزارش اصلی یعنی گزارش سید رضی اطلاعات اندکی درباره محل خطبه یعنی کوفه و اطلاعات تاریخی درباره اشعث ارائه می‌کند. این گزارش به ترسیم تقابل کلامی میان اشعث و حضرت علی (ع) می‌پردازد و به صورت سربسته و مجمل، کلام اشعث و سپس پاسخ حضرت را نقل می‌کند. سؤالی که می‌تواند زمینه صدور کلام را مشخص سازد، این است که اشعث نسبت به چه بخشی از کلام حضرت علی (ع) اعتراض کرده‌است؟ پاسخ این سؤال در متن منقول سید رضی مشخص نیست اما در روایت دیگری که ابن ابی الحدید آن را نقل کرده، موجود است. ابن ابی الحدید در بیان کلام حضرت چنین بیان می‌کند: «حضرت علی (ع) در حال سخنرانی درباره حکمین (عمرو عاص و ابوموسی اشعری) بودند و پس از موضوع خوارج، یکی از اصحاب ایشان بلند شد و گفت که ابتدا از حکمیت نهی مان کردید و سپس امر به حکمیت کردید، و نمی‌دانیم کدامیک از این دو دستور صحیح است؟ حضرت دست خود را بر روی دست دیگر گذاشتند و فرمودند که این جزای کسی است که بیعت را بشکند و رها کند». در ادامه ابن ابی الحدید پاسخ حضرت را اینگونه توضیح می‌دهد: «این جزای شماست که رای و حزم را کنار گذاشتید و بر موضوع پذیرش حکمیت اصرار کردید. اشعث نیز چنین برداشت کرد که این جزای حضرت برای وی، به دلیل ترک رای و حزم است. این موضوع در موقعیت اینچنینی صادق است که حاکمی با فشار و اصرار لشکریانش تن به پذیرش موضوعی می‌دهد که می‌داند آن چیز صحیح نیست. لشکریان که پس از اتمام فرصت آن موضوع پشیمان می‌شوند و طبیعی است که حاکم پس از آن بگوید، این جزای ترک رای و حزم است». (ابن ابی الحدید، بی‌تا، ج ۱، ۲۹۶-۲۹۷)

هر چند ابن ابی الحدید این کلام را در بازسازی فضای موقعیتی خطبه ۱۹ نقل کرده‌است اما به نظر می‌رسد فضای نقل دو گزارش یعنی گزارش سید رضی و گزارش ابن ابی الحدید با هم متفاوتند. گزارش سید رضی سراسر نقد شخصیتی و ذم اشعث بن قیس است اما گزارش ابن ابی الحدید حاوی نقد ملایم‌تری نسبت به اشعث و دیگر صحابیان حضرت است که اصرار به قبول حکمیت داشتند. ساختار متنی دو متن نیز با هم فاصله دارند و نمی‌توان آن دو را در راستای یکدیگر فرض کرد. از این رو به نظر می‌رسد این دو گزارش، دو روایت کاملاً متفاوت از موضوع هستند. نقطه مشترک دو گزارش اشعث بن قیس است اما در جزئیات اختلافات زیادی میان آنها وجود دارد. علی رغم اختلافات میان دو گزارش، هاشمی خوئی در منهاج البراعه، گزارش ابن ابی الحدید را به صورت مزجی در تفسیر گزارش سید رضی وارد کرده و از آن به عنوان تفسیری بر موقعیت متن بهره برده‌است (هاشمی خوئی، ۱۴۰۰، ج ۳، ۲۸۳-۲۸۵)؛ اما بر اساس واگرایی موجود در میان دو متن چنین امتزاجی قابل دفاع به نظر نمی‌رسد.

گزارش کامل‌تری از موضوع توسط ابوالفرج اصفهانی در کتاب الاغانی وارد شده‌است. ابوالفرج با طریق خود از عبدالله بن عدی بن الخیار نقل می‌کند که وی شاهد جریان حکمیت بوده و پس از آن به جهت کاری که با حضرت علی (ع) داشته، وارد کوفه می‌شود. در گفتگویی میان ایشان و حضرت

علی (ع)، وی ضمن تصریح به این موضوع که کاری با شما دارم بر تجدید عهد با حضرت تاکید می‌کند. وی در بخشی از کلام خود گزارشی از حضورش در مجلس حضرت علی (ع) در مسجد کوفه بیان می‌کند که حضرت علی (ع) روی منبر بودند و اشعث در کنار منبر نشست. حضرت پس از جمع شدن مردم با حمد و ثنای الهی چنین فرمودند: «ایها الناس، انکم تزعمون ان عندي من رسول الله -صلی الله علیه و سلم- ما لیس عند الناس، ألا و انه لیس عندي إلا ما في قرني هذا، ثم نکت کنانته، فأخرج منها صحيفة فيها: المسلمون تنكافأ دماؤهم، و هم يد علی من سواهم من أحدث حدثا أو آوی محدثا فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين» (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵، ج ۲۱، ۱۴-۱۵).

پس از این کلام حضرت، اشعث بن قیس چنین می‌گوید: «والله عليك لا لك دعها تترحل» حضرت نگاه خود را پایین می‌اندازد و در پاسخ او چنین می‌گویند: «ما يدريك ما علي مما لي! عليك لعنة الله و لعنة اللاعنين، حائك ابن حائك، منافق ابن منافق، كافر ابن كافر. و الله لقد أسرك الإسلام مرة و الكفر مرة، فما فداك من واحد منهما حسبك و لا مالك...» (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵، ج ۲۱، ۱۴-۱۵)

این گزارش حاوی دو بخش مهم است. بخش اول حاوی کلام حضرت علی (ع) درباره تکافأ خون مومنین و مسلمین با یکدیگر و برابر نبودن مسلمان با کافر و اینکه هر فرد مسؤول عمل خویش است. بخش دوم نیز تکرار کلام روایت سید رضی درباره اشعث بن قیس است. میان دو گزارش سید و این گزارش تفاوت‌ها و شباهت‌هایی وجود دارد که در زیر به آنها می‌پردازیم:

۱. گزارش ابوالفرج زمینه صدور کلام را به طور کامل پوشش داده است. بر اساس نقل ابوالفرج خطبه حضرت پس از حکمیت و در مسجد کوفه خوانده شده و اشعث نیز در کنار منبر ایشان حضور داشته است. حضرت درباره برابری خون فرد مسلمان با مسلمانی دیگر روایتی از حضرت رسول را نقل می‌کنند. در ادامه آن روایت، به این موضوع می‌پردازند که اگر فردی کاری را انجام داد، عقوبت آن به خودش برمی‌گردد و اگر از فرد جانی حمایت کرد، لعنت خداوند بر او خواهد بود. این مطلب در گزارش ابن ابی الحدید نیز انعکاس یافته بود. در آن گزارش ترک رأی و انجام کاری توسط اشعث و لشکریان را حضرت مد نظر داشتند که در این گزارش هم دقیقا به این موضوع اشاره شده است. حضرت منظورشان حکمیت و اصرار جمع و به خصوص اشعث بر پذیرش آن بود. از این رو روایت ابوالفرج، روایتی کامل به نظر می‌رسد که گزارش ابن ابی الحدید را نیز در بر می‌گیرد. پس از این به دلیل روشن بودن مرجع کلام، اشعث به اعتراض می‌پردازد. از این بخش از گزارش، متن نهج البلاغه با متن ابوالفرج اشتراکات زیادی دارد که به شرح ذیل است:

۲. متن اعتراض اشعث با آنچه که در گزارش سید رضی است تطابق دارد. در نهج البلاغه عبارت «یا امیر المؤمنین هذه عليك لا لك» است و در گزارش ابوالفرج عبارت: «والله عليك لا لك دعها تترحل». افزوده متن ابوالفرج یعنی «دعها تترحل» در نهج البلاغه نیست که کمبود این عبارت ضرری به اصل مطلب نمی‌زند.

۳. پاسخ حضرت نیز در دو متن اشتراکات زیادی دارد. متن پاسخ حضرت در نقل ابوالفرج چنین است: «ما یدرک ما علیّ مما لی! علیک لعنة الله و لعنة اللاعنین، حائک ابن حائک، منافق ابن منافق، کافر ابن کافر. و الله لقد أسرک الإسلام مرة و الکفر مرة، فما فداک من واحد منهما حسبک و لا مالک» متن نهج البلاغه، عبارت ابوالفرج را دارد و در ادامه افزوده دارد که در متن ابوالفرج نیست: «-وإنّ امرأً دَلَّ عَلَى قَوْمِهِ السَّيْفَ -وَسَاقَ إِلَيْهِمُ الْحَتَفَ -لَحَرِيٍّ أَنْ يَمُقَّتَهُ الْأَقْرَبُ وَلَا يَأْمَنَهُ الْأَبْعَدُ!» افزوده متنی نهج البلاغه به سابقه پر خطای اشعث بن قیس در میان قوم خود دلالت دارد که به نوعی تکمله‌ای بر نقد شخصیتی اشعث بن قیس است.

نکته قابل توجه دیگری که درباره متن ابوالفرج وجود دارد این است که بخش اول متن در منابع اهل سنت به صورت مستقل نیز گزارش شده است. البته تفاوت‌هایی در عبارت‌پردازی میان گزارش‌های مذکور با گزارش ابوالفرج وجود دارد اما شباهت محتوایی زیادی دارند. بخش اول متن ابوالفرج به نقل از قیس بن عباد بن ضبعی از تابعان بصری در منابع اهل سنت اینگونه نقل شده است: «من به همراه اشتر به محضر حضرت علی (ع) رسیدیم و سوال کردیم که آیا پیامبر (ص) عهدی با شما داشت که به عموم مردم ابلاغ نکرده باشد؟ حضرت فرمودند خیر مگر آنچه در این کتاب من است. مسدد گفت که قیس نقل کرد که ایشان کتابی را در آورد که در آن این مطلب بود: «المؤمنون تکافأ دماؤهم، وهم يد علی من سواهم، ویسعی بذمتهم أدناهم، ألا لا یقتل مؤمن بکافر، ولا ذو عهد فی عهده، من أحدث حدثاً فعلى نفسه، ومن أحدث حدثاً أو آوى محدثاً فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعین» (ابن حنبل، ۱۴۱۶، ج ۲، ۳۵-۳۶؛ ابی داود، ۱۴۳۰، ج ۴، ۳۷۹-۳۸۱؛ نسائی، ۱۴۰۶، ج ۸، ۱۹-۲۰).

فارغ از اختلافات جزئی در الفاظ، محتوای روایت با متن ابوالفرج مشترک است. از این رو متن ابوالفرج متنی است که جامع متون مختلفی است که خطبه حضرت را از زوایا مختلف نقل کرده‌اند. به تعبیر دیگر تقطیع‌های صورت گرفته از متن اصلی، در قالب روایات‌های مختلفی از خطبه نقل شده است.

۲. نقد و بررسی مفهومی عبارت «حائک بن حائک»

ابن فارس ریشه حوک را اینچنین تبیین می‌کند: «حاء، واو و کاف به معنای ضمیمه کردن چیزی به چیز دیگر است مانند به هم دوختن لباس و مو» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ۱۲۱) «حاک الثوب» به معنای بافتن آن است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰، ۴۱۸). این واژه در معنای مجازی خود شامل ساخت و نظم کلام و گفتن شعر نیز می‌شود. به تعبیری به معنای همان بافتن کلام و سازگاری بین اجزاء آن است (زمخشری، ۱۹۷۹م، ۱۴۸؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰، ۴۱۸؛ ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ۲۶). همچنین حیاکه به معنای با تبختر و ناز راه رفتن است. این نوع از راه رفتن برای زنان ممدح و برای مردان مذموم تلقی می‌شود. دلیل آن نیز در این است که زنان به دلیل بزرگ بودن رانسان این

گونه از راه رفتن برایشان طبیعی است اما مردان برای چنین راه رفتنی نیاز است جلو پا را به هم نزدیک و پشت پا را از هم دور کنند (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ۴۱۸). این گونه از راه رفتن که با ناز و کرشمه و تکبر راه رفتن محسوب می‌شود، دور از شخصیت مردان است. در جمع‌بندی نظرات علمای لغت می‌توان گفت که بافتن، معنای اصلی این واژه است که در دو معنای حقیقی و مجازی کاربرد یافته‌است. بر اساس این معنای لغوی در بافت خطبه ۱۹ نهج البلاغه عبارت «حائک بن حائک» که درباره اشعث بکار رفته، تفاسیر مختلفی یافته‌است که در ادامه به آن می‌پردازیم.

۲-۱. معنای حقیقی حائک

حائک در معنای حقیقی خود به بافتن پارچه برمی‌گردد که در دوره‌های مختلف، افرادی به عنوان بافندگان پارچه و لباس شهرت داشتند. در میان عرب پیش و پس از اسلام نیز این حرفه شناخته شده بود. در پیش از اسلام مردم یمن، سرآمد بافندگان شبه جزیره عربستان بودند و به صنایعی همچون بافندگی و چرم‌کاری شهرت داشتند. (ابن هشام، بی‌تا، ۲۱۸). در حوزه بافندگی، یمن از اهمیت بسیار زیادی برخوردار بوده‌است. بافندگی در این منطقه را می‌توان به دو مرحله پیش و پس از اسلام تقسیم‌بندی کرد. یمن در پیش از اسلام جزء معدود مراکز تولید پارچه در شبه جزیره است. صنعت رشتن پنبه و بافتن آن در یمن و بقیه عرب جنوبی در قرن ششم میلادی شکوفا شد. پس از اسلام در دوره خلفا برای اولین بار کاشت پنبه اهمیت فراوانی یافت و کشت هدفمند آن برای تولید پارچه شروع شد و پس از گذشت زمان، اعراب جنوبی بویژه یمنیان به قطب مهمی در تولید منسوجات تبدیل شدند. یمن بافندگان زبردستی داشت و بافندگی در بین مردان و زنان این منطقه رواج داشت و با توجه به تنوع و گستره بافندگی، تعداد زیادی از مردم از آن ارتزاق می‌کردند.^۲ بطور کلی پارچه‌ها و لباس‌های یمنی در دو نوع برود و لباس‌های کتانی خلاصه می‌شود. این لباس‌ها انواع مختلفی داشتند که از جمله آنها می‌توان به «عصب»^۳، «خال»^۴، «وصائل»^۵، «حبره»^۶، «قطر»^۷ و «سیراء»^۸ اشاره کرد. این منسوجات در مناطقی مانند عدن، سحولا، جریب معافر، صحار و هجر تولید می‌شدند (نک مقدسی، بی‌تا، ۹۸).

^۲ در شعر ذي الرمة توصیفی از محله خودش انجام شده که به وجود بافندگان اشاره دارد: کأن علیها سحق لفق تأثت ... بها حضرمیات الأکف الحوائک^۴ این شعر به طرفه نیز نسبت داده شده‌است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ۳۶۳).

^۴ العصب (عصب یک نوع از برود است که ابتدا ریسندگی و رشتن پنبه، سپس رنگ کردن آن و پس از بافتن آن انجام می‌شود. این برد از جمله برود دارای نقش و شکل نیست. (فراهید، ۱۴۰۹، ج ۱، ۳۰۹)

^۵ لباسی نرمی است که نوعی از برود است. برخی گفته‌اند بردی است که زمینه آن قرمز که دارای خطوط سیاه بوده است

^۶ لباس یمنی قرمز یا لباس قرمز راه راه دارای خطوط سبز بوده است

^۷ حبره نوع دیگری از برد است که که بردهایی منقش مخطط است (جواد علی، ۱۴۲۲ق، ج ۱۴، ۲۸۷)

^۸ قطر نیز یکی از انواع لباس است که به آن لباس قطریه می‌گفتند که بنوعی از نجائب مشهور است که آن «النجائب القطریات» که

گفته شده این برود از کتان غلیظ تولید می‌شده‌است (جواد علی، ۱۴۲۲ق، ج ۱۴، ۲۸۹)

^۹ سیراء نوعی از لباس مخطط است که گونه ای برد است که دارای خطوط زرد بوده یا حریر و طلای خالص یا آن مخلوط شده بود.

پس از اسلام، با گسترش فتوحات و در زمان خلیفه دوم مسیحیان مجبور به جلالی وطن و مهاجرت به بین النهرین شدند. بر این اساس بخش قابل توجهی از ظرفیت بافندگی پارچه در این منطقه از دست رفت. هر چند یمن همچنان محل تولید لباس‌های مختلف از جمله شروب است اما کم کم در اثر افول این صنعت در این منطقه و حضور رقبای بزرگ، تولید پارچه مانند ایران و مصر و توجه خلفا به این مناطق، صنعت پارچه بافی از رونق پیشین خود برخوردار نبود اما همچنان یمنی‌ها به بافندگی شهره بودند.

برخلاف اعراب جنوبی، اعراب شمالی رویکرد منفی نسبت به بافندگی داشتند. به طور کلی در جوامع بدوی همچون اعراب شمالی شبه جزیره مشاغل مرتبط با دامپروری، جنگ و دین مورد توجه هستند و صنایع و هنرمندان به دیده تحقیر نگریسته می‌شوند. از این رو بجز سنگ‌تراشی و پیکرتراشی، هنر دیگری در کتیبه‌های برجای مانده از پیش از قرن سوم میلادی اشاره دیگری به صنایع نشده‌است (هویلند، ۲۰۰۲، ۱۹۵-۱۹۶). این رویکرد منفی در پس از اسلام تقویت شد و بافندگی در زمره مشاغل پست قرار گرفت و بافندگان نیز مورد تحقیر قرار می‌گرفتند. گزارش‌های تاریخی متعددی بر ذم بافندگان دلالت دارند. بطور مثال در گزارشی عالمی در پاسخ به درخواست بافنده‌ای در بیان عملی که تواضع وی را زیاد کند، بیان می‌کند که کاری پایین تر و پست تر از کار تو نیست به آن ملتزم باشد (راغب اصفهانی، ۱۴۲۰، ج ۱، ۵۴۱) در گزارش دیگری بافندگان دارنده نه جزء از ده جزء حماقت دانسته شده‌اند (راغب اصفهانی، ۱۴۲۰، ج ۱، ۵۴۱) این دسته از گزارش‌ها حاکی از موقعیت پست و پایین بافندگان در جامعه است که در قالب مواردی در لابلای منابع انعکاس یافته‌است. در میان متون روایی نیز روایاتی دال بر ذم بافندگان ذکر شده‌است. از جمله در روایتی از پیامبر (ص) همه مردم برابر دانسته شده‌اند بجز بافندگان و حجامان. علی رغم اینکه اکثر منابع این روایت را نامعتبر و موضوعه دانسته‌اند (نک: ابن قتیبه، ۱۴۰۶، ۷۳) اما برخی از عالمان اسلامی بر اساس همین روایت کفو بودن مشاغل را پذیرفته‌اند. (سرخسی، ۱۴۱۴، ج ۵، ۲۵).

در روایت دیگری لعن حائک وارد شده‌است که این حدیث نیز مقطوع بوده (عقیلی، ۱۴۰۴، ج ۲، ۱۸۷؛ ابن عدی، ۱۴۱۸، ج ۴، ۳۶) و از نظر سندی قابل استناد نیست. روایت نقد بافندگان در منابع حدیثی شیعه نیز نقل شده‌است. از جمله در روایتی از امام صادق (ع) نیز حضرت فرد بافنده‌ای را ترغیب به شغل دیگری می‌کنند (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۵، ۱۱). شیخ طوسی این روایت را ناظر بر کراهت می‌داند نه حرمت (بروجردی، ۱۳۸۶، ج ۲۲، ۷۱۹). فارغ از دلالت آن بر کراهت، به نظر می‌رسد امام در صدد ترغیب و راهنمایی به شغلی بوده‌اند نه ذم شغل دیگر. از این رو به شکل اثباتی و نه نفی فرد را به شغل صیقل دهنده شمشیر ترغیب می‌کنند. در روایت دیگری از پیامبر (ص) وارد شده‌است که پشت سر حائک نماز نخوانید هر چند آن بافنده، عالم باشد (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۸۵، ۱۱۹). این روایت نیز به دلیل فقدان سند، قابل استناد نیست (صانعی، ۱۳۸۴). در روایت دیگری در منابع شیعی مراد از حائک فردی دانسته شده که مطلب نادرست و کذبی را به خدا و رسولش نسبت می‌دهد. (مجلسی، ۱۴۰۳،

ج ۳۳، ۴۳۲) بر این اساس می‌توان مراد از حائک در این دسته از گزارش‌ها را فردی دانست که مطلب کذبی را که خود بافته‌است به خدا و پیغمبرش نسبت می‌دهد. این معنای از حائک با یکی از معانی ریشه حوک یعنی بافتن کلام نیز مطابقت دارد. از این رو حائک در این روایت به معنای فرد بافنده پارچه نیست.

هر چند روایات موجود در زمینه بافندگان معتبر و قابل استناد نیست اما بر اساس گزارش‌های تاریخی موجود می‌توان به جایگاه پایین بافندگان در سده‌های نخست هجری پی برد. از آنجا که یمنیان سابقه و پیشینه زیادی در بافندگی داشتند، گزارشی در تحقیر آنان وارد شده‌است. بنابر این گزارش خالد بن صفوان یمنیان را اینگونه توصیف می‌کند: «ما أقول في قوم ليس فيهم إلا حائك برد أو دابغ جلد أو سائس قرد ملكتهم امرأة و أغرقتهم فأرة و دل عليهم هدهد». (ابن ابی الحدید، بی‌تا، ج ۱، ۲۹۷) اولین زمینه نقد آنان در این گزارش بافندگی است. بر اساس شهرت یمنیان به بافندگی و موقعیت پایین آنان در پس از اسلام، ابن ابی الحدید معتقد است که مراد حضرت از عبارت «حائك ابن حائك» صرفاً اشعث نیست بلکه کل اهل یمن به بافنده بودن مورد نقد و سرزنش بوده‌اند (ابن ابی الحدید، بی‌تا، ج ۱، ۲۹۷) با در نظر گرفتن پیشینه بافندگی در یمن، گروهی معتقدند اشعث بن قیس و پدرش برده‌های یمانی می‌بافته‌اند و کار و حرفه اصلی آنان بافندگی بوده‌است (ابن میثم، ۱۳۷۹، ج ۱، ۳۲۴). این در حالی است که مستند تاریخی در بافنده بودن اشعث وجود ندارد و برخی از منابع نیز بر صحت این موضوع اذعان کرده‌اند. از جمله این افراد علامه مجلسی است که معتقد است اشعث و پدرش از فرزندان پادشاهان کنده بوده و جزء بزرگان قوم خویش محسوب می‌شدند. بر همین اساس هم علامه مجلسی نظر ابن ابی الحدید در نقد اشعث و خاندان وی از جهت بافندگی را مردود می‌داند و معتقد است حضرت نیز در مقام سرزنش بافندگان نبوده‌است (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳۳، ۴۳۲).

۲-۲. معنای استعاری حائک

مطابق نظر برخی از شارحان از جمله ابن میثم بحرانی و به تبعیت از وی میرزا حبیب الله خوئی، حضرت معنای استعاری حائک یعنی نقصان عقل و کمی تدبیر و استعداد را مد نظر داشته‌اند. از آنجا که بافندگان در مظان نقصان عقل بوده‌اند و به این صفت شناخته می‌شدند، اشعث به عنوان وابسته‌ای به این گروه، اهلیت اعتراض نداشته‌است. این نقصان عقل نیز می‌تواند به وجوه مختلفی باشد. ممکن است این نقصان عقل از این باب باشد که حائک مانند معلم به دلیل ماهیت شغل خود بیشتر با زنان و کودکان سر و کار دارد و معاشرت با این گروه‌ها در ذهن و عقل وی تأثیر دارد. به همین دلیل است که امام صادق (ع) از مشورت با معلمین و بافندگان نهی کرده‌اند یا اینکه در روایت دیگری عقل چهل معلم معادل عقل یک بافنده و عقل چهل بافنده عقل یک زن و زن نیز که فاقد عقل دانسته شده‌است (ابن میثم، ۱۳۷۹، ج ۱، ۳۲۳؛ هاشمی خوئی، ۱۴۰۰، ج ۳، ۲۸۳-۲۸۵) ابن میثم وجه دیگری از نقصان عقل بافنده را از این جهت می‌داند که بیشتر وقت وی در جهت حرفه‌اش صرف می‌شود و از

بقیه امور غافل است. از این رو ناقص العقل شناخته می‌شود. در نظر دیگری که ابن میثم آن را نظری مهم در نظر نگرفته‌است، استعاری بودن معنای حائک به پست بودن حرفه بافندگی نسبت داده شده‌است. پست بودن این حرفه سبب کوچک شدن همت‌ها و دناءت فرد می‌شود. بافنده به دلیل رذالت طبع و پستی درون، از فضائل اخلاقی و محاسن اخلاق به دور است و متصف به صفات رذیله و کذب و خیانت است. نمونه‌ای از این خست و پستی به عملکرد ناپسند بنی نجار در مقابل پیامبر (ص) برمی‌گردد. حضرت به آنان سفارش بافتن لباسی را دادند. بنی نجار حضرت را معطل گذاشتند و پس از دریافت نیز در خانه پیامبر (ص) می‌آمدند و درخواست لباس را می‌کردند تا با آن در بین مردم به تجمل بپردازند. آنان پیامبر (ص) را معطل نگاه داشتند تا حضرت از دنیا رفتند. ابن میثم همچنین بر صفت کذب آنان نیز دست گذاشته‌است و معتقد است که کذب راس هر نفاقی است و به دلیل دارا بودن صفت کذب وی حق اعتراض نسبت به حضرت را نداشته‌است. (ابن میثم بحرانی، ۱۳۷۹، ج ۱، ۳۲۳، ۳۲۴)

این معنای از حائک مبتنی بر پیش‌فرض ناقص العقل دانستن بافندگان است که فاقد مبنا و دلیل عقلی و تاریخی است. در مقابل این روایت می‌توان از کلام ابن ابی الحدید از علماء را یاد کرد که اگر فردی فرد دیگر را با لقب «یا بن الحائک، ای فرزند بافنده» به قصد نقصان در نسب بخواند، غیبت محسوب می‌شود (ابن ابی الحدید، بی‌تا، ج ۹، ۶۶) یا در گزارش دیگری زهری فردی را چنین نسبتی را به فرد دیگر بدهد، مورد تقبیح قرار داده‌است (صنعانی، ۱۴۰۳، ج ۷، ۴۲۱). از این رو نسبت‌های اینچنینی ناظر به مشاغل افراد بویژه بافندگی، حجامی و مانند آن مورد نهی قرار گرفته‌است و نمی‌توان چنین گزارشی از پیامبر (ص) در تقبیح یک حرفه را مورد پذیرش دانست. استناد نسبت‌های کذب و دروغ‌گویی به بافندگان نیز امری شخصی است. همانگونه در حرفه‌های مختلف افراد کذاب هستند، وجود افرادی کذاب در این شغل نیز نمی‌تواند، اثبات‌کننده کذاب بودن کل بافندگان باشد. در نهایت می‌توان گفت گفته‌های ابن میثم برداشت‌های فردی وی در تبیین مطلب است که فاقد مستندات و شواهد کافی است.

۲-۳. حائک به معنای راه رفتن با تکبر و ناز و کرشمه

یکی از معانی لغوی حائک راه رفتن با تکبر و ناز کرشمه بود. برخی این معنای از «حائک» را درباره اشعث در نظر گرفته‌اند و گفته‌اند که وی در راه رفتن دو ران خود را حرکت می‌داد. این نوع از راه رفتن برای زنان پسندیده‌است اما برای مردان زشت و زننده‌است. ابن میثم این نوع از راه رفتن را نیز دلیل بر نقصان عقل اشعث دانسته‌است (ابن میثم، ج ۱، ۳۲۴) علامه مجلسی نیز این معنا را به عنوان یکی از احتمالات موجود درباره اشعث مطرح کرده‌اند (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳۳، ۴۳۲). سؤالی که مطرح است این است که آیا می‌توان چنین معنایی را درباره اشعث پذیرفت؟

گزارش تاریخی در تایید نحوه راه رفتن اشعث ذکر نشده است و نمی‌توان بر اساس وجود معنای لغوی قائل به وجود واقعه تاریخی شد. عبارت حضرت علی (ع) هم چنین معنایی از حائک را برای اشعث رد می‌کند. ایشان عبارت «حائک بن حائک» را به کار برده‌اند. اگر بپذیریم که اشعث چنین راه رفتنی داشته است، نمی‌توانیم به پدر وی هم چنین راه رفتنی را نسبت دهیم. از این رو عبارت حضرت علی (ع) دلالت بر وجود امری در خاندان اشعث می‌کند که فرض پذیرش راه رفتن به صورت موروثی نیز بعید به نظر می‌رسد.

۲-۴. معنای کنایی کذاب بودن

این معنا در روایتی از امام صادق (ع) به کار رفته است:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيْسَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: ذَكَرَ الْحَائِكَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ مَلْعُونٌ^{۱۰} فَقَالَ إِنَّمَا ذَاكَ الَّذِي يَحْكُوكُ الْكَذِبَ عَلَى اللَّهِ وَ عَلَى رَسُولِهِ (ص). (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ۳۴۰)

حضرت در این حدیث معنای کنایی کذاب بودن را برای حائک در نظر گرفته‌اند. از این رو حائک فردی است که مطلب خلاف واقعی را به خدا و پیامبرش نسبت می‌دهد. علامه مجلسی با ذکر این نظر حائک را به معنای کسی که به بافتندگی کلام و نسج آن می‌پردازد، تعبیر کرده‌اند (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳۳، ۴۳۲) این معنای از حائک با بافت کلام حضرت سازگار است و می‌توان دلایل مختلفی تاریخی و معنایی به شرح ذیل ارائه کرد.

۲-۴-۱. شرایط تاریخی صدور خطبه

بر اساس زمینه تاریخی صدور خطبه که پیش از این بیان شد، موضوع حکمیت زمینه اصلی کلام است که سید رضی متعرض آن نشده است. حضرت با بیان حرمت خون مؤمن و برابر نبودن خون مسلمان با کافر است، به خیانتی که در جنگ صفین و موضوع حکمیت صورت گرفته اشاره داشته‌اند. یکی از افرادی که نقش مؤثری در جنگ صفین و پذیرش حکمیت داشت، اشعث بن قیس بود. اوج بی‌کفایتی و خباثت وی در این جنگ نمایان شد. عزل وی از ولایت آذربایجان و حسابرسی حضرت از اموال وی در دوره استانداریش در آذربایجان سبب خشم اشعث و نامه‌نگاری با معاویه شده بود (بلادری، ۱۴۱۷، ج ۲، ۳۳۹) از این رو مخالفت با حضرت و نوعی از سرکشی وی می‌تواند عکس العملی در این باره تحلیل شود.

عملکرد اشعث در صفین دو مقطع متفاوت دارد در مقطع اول وی به حمایت از حضرت علی (ع) پرداخت و در یک رقابتی با مالک اشتر جانانه می‌جنگید (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱، ج ۳، ۸) اما پس از شدت گرفتن جنگ و طولانی شدن آن، اشعث در میان قبیله خود سخنرانی کرد و درباره آثار جنگ بر

^{۱۰} قوله: «انه ملعون» بفتح الهمزة بدل اشتمال للحائك و يحتمل أن يكون الحديث عنده موضوعا و لم يمكنه اظهار ذلك تقيّة فذكر له تأويلا يوافق الحق و مثل ذلك في الاخبار كثير يعرف ذلك من اطلع على أسرار أخبارهم عليهم السلام (آت).

عرب و تهدید روم و ایران سخن گفت و مردمش را بر اتمام جنگ فراخواند. این سخنان به معاویه رسید و وی از آن بهره‌برداری کرد و تدبیر خود را برای اتمام جنگ به نفع خود به کار گرفت (ابن ابی الحدید، بی‌تا، ج ۲، ۲۱۴). سستی در سپاه حضرت ایجاد شد و اشعث پیشنهاد پذیرش حکمیت را در حالی که وی را ۲۰ هزار فرد مسلح که شمشیرهایشان را بر دوششان گذاشته بودند، مطرح کرد. آنان با تهدید از امام (ع) پذیرش حکمیت را خواستند. ابوموسی اشعری نیز نماینده مشترک انتخابی از سوی اشعث و قاریان یا خوارج بود (نک منقری، ۱۳۶۶، ۵۱۲). نقش منفی اشعث در دوره حضرت علی (ع) اثر بسیار زیان باری داشت و ابن ابی الحدید نقش اشعث در دوره حضرت علی (ع) را همانند نقش عبدالله ابی در دوره پیامبر (ص) می‌داند و چنین می‌گوید: «هر فساد و نابسامانی که در دوره حضرت علی (ع) روی داد، ریشه و منشأ آن اشعث بن قیس بود» (ابن ابی الحدید، بی‌تا، ج ۲، ۲۷۹-۲۸۰)

از این در جمع‌بندی عملکرد وی می‌توان گفت که نهایت دور رویی و کذاب بودن وی در قول و فعل در جنگ صفین و موضوع حکمیت آشکار شد. طبیعی است که پس چنین عملکردی حضرت چنین برخوردی با ایشان داشته باشند و در اساس این فرد با این سابقه و پیشینه در موضوع حکمیت حق اعتراض را نخواهد داشت. چرا که حکمیت نتیجه اعمال و رفتار وی و همراهانش بوده‌است.

۲-۴-۲. سیاق خطبه

پس از نقل روایت نبوی توسط حضرت علی (ع) و تعریض به متخلفان در حکمیت، اشعث به ناحق جهت و خطاب کلام را خود حضرت علی (ع) عنوان می‌کند و به عمد خطای خودش و عده‌ای در مورد حکمیت را متوجه حضرت می‌کند. بر این اساس نیز حضرت تعبیر «حائک بن حائک» یعنی فردی کذاب فرزند کذاب را برای وی بکار می‌برد. عبارت منافق بن کافر نیز در پس از آن مؤید شخصیت وی و کذاب بودنش در موضوعات است. این جمله به تعبیر هاشمی خوئی، جمله‌ای دال بر کمال قبح و طعن اشعث است که با عبارت منافق بن کافر مورد تأکید قرار گرفته‌است. ذکر نشدن واو عطف نیز نوعی از اتصال معنوی میان این دو عبارات برقرار می‌کند (هاشمی خوئی، ۱۴۰۰، ج ۳، ۲۸۸)

نکته محوری این خطبه در شناساندن شخصیت اشعث بن قیس در دوره قبل از اسلام و پس از اسلام به ویژه دوره خلافت حضرت علی (ع) است. عملکرد نامناسب وی نه فقط در دوره حضرت علی (ع) بلکه در دوره‌های پیش از حضرت نیز مورد انتقاد بوده‌است. وی سابقه ارتداد و شورش علیه خلیفه اول را در کارنامه خود دارد. در موضوع شورش، وی به جهت کسب قدرت علیه خلیفه اول شورش کرد ولی نتیجه شورش وی چیزی جز شکست و کشته شدن بسیاری از همراهانش نبود. هر چند وی مورد بخشش خلیفه قرار گرفت اما رفتارهای اشعث، ابوبکر را به قبل از مرگش به این نتیجه رساند که بخشش اشعث و نکشتنش خطا بوده‌است. مطابق نقل مسعودی وی در زمان احتضار خود از این متاسف بود که نتوانسته‌است کارهایی را انجام دهد که یکی از آنها گردن زن اشعث بن قیس بوده‌است. وی چنین بیان می‌کند: «آرزو داشتم اشعث را روزی به اسیری پیش من می‌آورند و گردنش را می‌زدم.

به نظرم وی هر جا شری ببیند، مشارکت‌کننده و دخیل در آن است» (ابن ابی الحدید، بی‌تا، ج ۲، ۴۷). بر اساس این پیشینه و عملکردش در صفین و خبث درونی که در اشعث وجود داشت، نمی‌توان حقی برای وی در اظهار نظر و اعتراض در موردی داشت که خودش بانی و باعث آن بوده‌است. حضرت نیز به این موضوع تنبیه و تذکر داده‌اند و با این عبارات شخصیت اشعث را به مردم معرفی کرده‌اند.

نتایج

۱. از خطبه ۱۹ نهج البلاغه سه گزارش سید رضی، ابن ابی الحدید و ابوالفرج اصفهانی در دست است که نسخه ابوالفرج بیشترین اشتراک را با متن سید رضی دارد و زمینه‌های تاریخی محذوف در کلام سید رضی درباره صدور این خطبه را، روشن می‌سازد. مقایسه سه متن مذکور حاکی از آن است که تمرکز سید رضی بر نقل بخش نکوهش اشعث بن قیس بوده و جزئیات دیگر گزارش فاقد اهمیت تلقی شده‌است، در حالی که نکوهش مذکور در موضوع حکمیت اتفاق افتاده و سپس بی‌تدبیری و بی‌کفایتی وی در موقعیت‌های مختلف تبیین شده‌است.

۲. درباره معنای عبارت «حائک بن حائک» در خطبه ۱۹ نهج البلاغه، شارحان تفاسیر مختلفی ارائه کرده‌اند که بخشی از آنها ناظر به معنای لغوی واژه و بخشی دیگر مستخرج از بافت تاریخی خطبه است. این عبارت خطاب به اشعث بن قیس بکار رفته‌است که فردی یمنی است. از آنجا که یمنی‌ها مشهور به بافندگی در پیش از اسلام و پس از آن بودند، گروهی معنای این واژه را همان شغل بافندگی در نظر گرفته‌اند و کلام حضرت را ناظر بر نقد پیشینه بافنده بودن اشعث و خاندان وی دانسته‌اند. این معنای از حائک در کلام حضرت علی (ع) که همراه با توبیخ است، نوعی تحقیر بافندگان و شغل بافندگی است که در اساس از کلام و سیره حضرت به دور است و نمی‌توان آن را مراد اصلی حضرت دانست.

۳. شارحانی همچون ابن میثم بحرانی و میرزا حبیب الله خوئی معنای استعاری برای واژه حائک در نظر گرفته‌اند. از نظر آنان حائک به معنای نقصان عقل و قلت تدبیر و استعداد است. از آنجا که بافندگان مشهور به نقصان عقل بودند، اشعث نیز در این عبارت، فردی ناقص العقل معرفی شده‌است. از آنجا که بافندگی شغلی پست و دون محسوب می‌شد، بافنده از فضائل اخلاقی و محاسن آن بی‌بهره بود و گاهی نیز متصف به صفت رذیله کذب و خیانت می‌شد. از این رو عبارت حضرت به نقصان عقل و قلت تدبیر فردی خاص برمی‌گردد. این معنا نیز همانند معنای پیشین بر تحقیر بافندگان استوار است و ناظر به ارزشگذاری شغل بافندگی است. همچنین مستندات تاریخی نشان می‌دهد که اشعث به شغل بافندگی اشتغال نداشته‌است و نمی‌توان چنین شغلی را به وی نسبت داد.

۴. برخی از شارحان معنای حائک را راه رفتن با تکبر و ناز کرشمه در نظر گرفته‌اند. نقل شده‌است که اشعث در راه رفتن دو ران خود را حرکت می‌داد. این نوع از راه رفتن برای زنان پسندیده و برای

مردان زشت و زنده است. ابن میثم بر مبنای بافنده بودن و ناقص العقل بودن اشعث، راه رفتن وی به این شکل را ناشی از نقصان عقل می داند. تفسیر واژه حائک در کلام حضرت، به این معنا فاقد شواهد تاریخی است و گزارشی تاریخی در نحوه راه رفتن وی به این شیوه وجود ندارد. افزون بر این در صورت پذیرش چنین راه رفتنی عبارت «حائک بن حائک» به معنای این است که پدر وی نیز چنین شیوه راه رفتنی داشته است. از آنجا که مستندی بر چنین راه رفتنی از سوی اشعث و موروثی بودن آن وجود ندارد، نمی توان این معنا را درباره عبارت «حائک بن حائک» پذیرفت.

۵. معنایی دیگری که برای عبارت بیان شده، معنای کنایه کذاب بودن است. مطابق روایتی از امام صادق (ع) حائک فردی است که کلامی را به دروغ به خدا و پیامبرش نسبت می دهد. درواقع فرد کلامی را به دروغ می یافد و به فردی نسبت می دهد. این معنا درباره اشعث با در نظر گرفتن سیاق خطبه و شرایط تاریخی صدور آن صحیح به نظر می رسد. پس از نقل روایت نبوی توسط حضرت و تعریض به متخلفان در حکمیت، اشعث مطلب کذبی را به ایشان نسبت می دهد و حضرت از وی با تعبیر «حائک بن حائک» یاد می کنند. عبارت پس از آن یعنی «منافق بن کافر» نیز مؤید شخصیت وی و کذاب بودنش در موضوعات مختلف است. این جمله به تعبیر خوئی، جمله ای دال بر کمال قبح و طعن اشعث است که با عبارت منافق بن کافر مورد تاکید قرار گرفته است.

منابع

- آقازاده، جعفر (۱۳۹۶ش). حکومت اشعث بن قیس در آذربایجان (۲۵-۳۶ق). پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران، سال هفتم، ش ۱۳، صص ۲۷-۴۰.
- ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید (بی‌تا). شرح نهج البلاغه، قم: مکتبه آیه العظمی‌ المرعشی النجفی.
- ابن حنبل، احمد بن محمد (۱۴۱۶ق). مسند الامام احمد بن حنبل، به تحقیق احمد محمد شاکر، قاهره: دار الحدیث.
- ابن عدی، احمد (۱۴۱۸ق). الکامل فی ضعفاء الرجال، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق). معجم مقاییس اللغه، به کوشش هارون عبدالسلام محمد، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن قتیبه دینوری، احمد (۱۳۶۸ش). اخبار الطوال، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.
- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم (۱۴۰۶ق). تاویل مختلف الحدیث، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- _____ (۱۹۹۲م)، المعارف، قاهره: هیأت المصریه العامه.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق). لسان العرب، بیروت: دار صادر.
- ابن هشام، عبدالملک (بی‌تا). السیره النبویه، بیروت: دار المعرفه.
- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین (۱۴۱۵ق). الأغانی، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- ابی داود، سلیمان بن اشعث (۱۴۳۰ق). سنن ابی داود، بیروت: دار الرساله العالمیه.
- اعثم کوفی، محمد بن علی (۱۴۱۱ق). کتاب الفتوح، بیروت: دار الاضواء.
- بحرانی، میثم بن علی (۱۳۷۹ق). شرح نهج البلاغه، تهران: دفتر نشر کتاب.
- بروجردی، حسین (۱۳۸۶ش). منابع فقه شیعه، جمعی از مترجمان، تهران: فرهنگ سبز.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۱۷ق). انساب الاشراف، بیروت: دار الفکر.
- ثقفی، ابراهیم بن محمد (۱۳۹۵ق). الغارات، تهران: انجمن آثار ملی.
- ثواقب، جهانبخش، زینب بیرانوند (۱۳۹۵ش). عملکرد فرماندهان نظامی امیر المومنین علی (ع) در سرنوشت پیکار صفین؛ مقایسه موردی مالک اشتر و اشعث بن قیس، تاریخ اسلام، سال هفدهم، ش ۴، صص ۸۵-۱۳۴.

خاکرند، شکرالله (۱۳۷۹ش). موقعیت یابی اشراف قبیله ای (رهبران رده) در دوران خلفای راشدین با تکیه بر نقش اشعث بن قیس کندی در حکومت علی (ع)، مجله علمی و پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره دوم، ش ۲۲، صص ۱۱۵-۱۴۰.

ذهبی، محمد (۱۴۱۳ق). تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، بیروت: دار الکتب العربی. راغب اصفهانی، حسین (۱۴۲۰ق). محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء، بیروت: شرکه دار الأرقم.

زمخشری، محمود بن عمر (۱۳۹۹ق). اساس البلاغه، بیروت: دار صادر.

سرخسی، محمد بن احمد (۱۴۱۴ق). المبسوط، بیروت: دار المعرفه.

سلمانیان، سمیه، کیوان احسانی، سید مهدی مسبوق و فاطمه دسترنج (۱۴۰۰ش). مفهوم شناسی واژه حائک در خطبه ۱۹ نهج البلاغه با رویکرد انتقادی به معادل یابی آن در ترجمه های فارسی، مطالعات ترجمه قرآن و حدیث، دوره ۸، شماره ۱۵، صص ۱۹۱-۲۱۸.

سید رضی، محمد حسین (۱۳۸۶)، نهج البلاغه، ترجمه حسین انصاریان، تهران: پیام آزادی. صنعانی، عبدالرزاق (۱۴۰۳ق). المصنف، به تحقیق حبین الرحمن الاعظمی، بیروت: المکتب الاسلامی.

طبری، محمد بن جریر (۱۹۶۷م). تاریخ الامم و الملوک، بیروت: دار التراث.

عقیلی، محمد بن عمر (۱۴۰۴ق). الضعفاء الکبیر، به کوشش عبدالمعطی امین قلجی، بیروت: دار المکتبه العلمیه.

فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹ق). العین، به کوشش مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، قم: مؤسسه الهجره.

فروهی، آرمان و علی اکبر عباسی (۱۳۹۴ش). تقابل رویکرد سیاسی مالک بن اشتر نخعی و اشعث بن قیس کندی در ماجرای حکمیت، شیعه پژوهی، سال اول ش ۴، صص ۸۷-۱۰۴.

کلینی، محمد بن جعفر (۱۴۰۷ق). الاصول من الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری محمد آخوندی، تهران: دار الکتب الاسلامیه.

مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ق). بحار الانوار، بیروت: دار احیاء التراث.

منقری، نصر بن مزاحم (۱۳۶۶ش). پیکار صفین، ترجمه پرویز اتابکی، تهران: سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.

نسائی، احمد بن شعیب (۱۴۰۶ق). السنن الصغری للنسائی، تحقیق عبدالفتاح ابوغده، حلب: مکتبه المطبوعات الاسلامیه.

واقدی، محمد بن عمر (۱۴۱۰ق). کتاب الرده، بیروت: دار الغرب الاسلامی.

هاشمی خوئی، میرزا حبیب الله (۱۴۰۰ق). منهاج البراعه، ترجمه حسن حسن زاده آملی و محمد باقر کمره ای، تهران: مکتبه الاسلامیه.

یعقوبی، احمد بن اسحاق (بی تا). تاریخ یعقوبی، بیروت: دار صادر.

Hoyland, Robert, G (2002). Arabia and the Arabs: from the Bronze Age to the coming of Islam, London and New York: Taylor& Francis.

